

مطالعه میدانی در روان‌شناسی اجتماعی

چگونه پژوهش‌هایتان را خارج از آزمایشگاه انجام دهید؟

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۹
مطالعه میدانی در روان‌شناسی اجتماعی	۱۱
۱ آیا روان‌شناسی اجتماعی همچنان دانش رفتار انسان است؟	۱۳
۲ یک آزمایش کاملاً طبیعی	۲۹
۳ مطالعه میدانی در روان‌شناسی اجتماعی	۴۱
۴ آزمایش میدانی در مقایسه با سایر روش‌های پژوهش	۷۳
۵ اعتبار درونی و بیرونی: دوست یا دشمن؟	۹۴
۶ جنبه‌های اخلاقی مطالعات میدانی	۱۱۰
۷ چه کسانی باید در مطالعه شرکت داده شوند؟ مشکل تصادفی‌سازی در مطالعات میدانی	۱۳۱
۸ تأثیر زمینه اجتماعی مطالعات	۱۴۷
۹ رویه‌های بی‌دقت به‌عنوان منبع واریانس خطا	۱۶۲
۱۰ متغیرهایی که (معمولاً) در رویه آزمایش نادیده گرفته می‌شوند، اما روی نتایج آزمایش تأثیر می‌گذارند	۱۷۵
۱۱ مطالعات اینترنتی به‌مثابه حضور در محیط طبیعی برای بررسی کنش‌های متعدد انسان مدرن	۱۹۱
۱۲ انتشار یافته‌ها	۲۰۶
۱۳ بازآزمایی‌ها	۲۲۵
۱۴ حوزه‌هایی که مطالعات میدانی در آن‌ها همچنان مورد استفاده است	۲۵۱
۱۵ توصیه‌های عملی	۲۶۵
۱۶ نکات پایانی	۲۸۱
منابع	۲۸۵
واژه‌نامه انگلیسی به فارسی	۳۰۱

مطالعه میدانی در روان‌شناسی اجتماعی

کتاب حاضر معرفی جامعی از مطالعه میدانی به‌عنوان یک روش پژوهش در روان‌شناسی اجتماعی ارائه کرده و بیان می‌کند که این نوع مطالعه جزء مهمی از روان‌شناسی اجتماعی معاصر به شمار می‌رود. این کتاب پژوهشگران را تشویق می‌کند تا این روش را با رعایت صحت روش‌شناختی و ملاحظات اخلاقی آن به کار بگیرند.

به گفته نویسندگان کتاب، مطالعات میدانی در روان‌شناسی اجتماعی معاصر یک عنصر به‌شدت مهم و ضروری است، به‌طوری که کنارگذاشتن آن موجب فقدان بزرگی در این رشته خواهد شد. آن‌ها با بررسی نمونه‌های موفق مطالعه‌های میدانی (مانند مطالعه آقا و خانم شریف، مطالعه اطاعت هفلینگ و مطالعه تصورات قالبی در مورد چینی‌ها که توسط لابی‌یر انجام شد) مزایا و محدودیت‌های این روش را واکاوی می‌کنند و در عین حال برای به‌کار بستن این روش در آزمایش‌های حال و آینده راهنمایی‌هایی کاربردی ارائه می‌دهند. این کتاب همچنین تاریخ مطالعه میدانی و افول آن - که در نتیجه بروز بحران بازآزمایی رخ داد- را نقل می‌کند. کتاب حاضر با نشان دادن اهمیت مطالعه رفتار آزمودنی‌ها در زندگی واقعی به جای بررسی صرف آن در شرایط آزمایشگاهی، در باب ضرورت احیای این‌گونه مطالعات استدلال می‌کند؛ چرا که نتایج مطالعات به متغیرها و پدیده‌های پژوهشی مشخصی دلالت دارد که ثبت داده‌های آن‌ها صرفاً با استفاده از مطالعات میدانی امکان‌پذیر است. نویسندگان در بخش پایانی کتاب، رویه‌های لازم‌الاجرا برای انجام مطالعه‌های میدانی را شرح می‌دهند؛ روش‌هایی که با اجرای آن‌ها از سه امر اطمینان حاصل می‌کنیم: یکی اینکه مطالعه‌مان به لحاظ روش‌شناختی درست باشد، دوم این که معیارهای مربوط به انتظارات امروزی در مورد محاسبات آماری را برآورده کند و سوم این که پژوهش‌مان با رعایت اصول اخلاقی مربوطه انجام شده باشد.

مطالعه این کتاب برای دو گروه ضروری است: یکی دانشجویان دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی روان‌شناسی اجتماعی و همچنین استادان این رشته که در حال گذراندن درس‌های مربوط به روش پژوهش هستند. گروه دوم پژوهشگرانی هستند که می‌خواهند از مطالعه میدانی در پژوهش‌هایشان استفاده کنند.

توماس گِرزب^۱ استاد دانشگاه علوم انسانی و علوم اجتماعی در دانشکده وروتسلاف و رئیس فعلی «انجمن روان‌شناسی اجتماعی لهستان» است. حوزه اصلی علاقه او نفوذ اجتماعی و فنون دستکاری آن است. او همچنین حامی دوره‌هایی است که با موضوع «اصول مطالعات سازماندهی شده نفوذ اجتماعی» برای افسران نظامی دخیل در امور عملیات روانی برگزار می‌شود. گرزب چندین مقاله دربارهٔ بازاریابی و حوزه‌های مختلف روان‌شناسی از قبیل روان‌شناسی اجتماعی، تبلیغات و آموزشی منتشر کرده است.

داریوژ دولینسکی^۲ استاد دانشگاه علوم انسانی و علوم اجتماعی در دانشکده وروتسلاف و سردبیر «خبرنامه روان‌شناسی لهستانی»^۳ است. او سابقه ریاست بر «انجمن روان‌شناسی اجتماعی لهستان» و «کارگروه روان‌شناسی فرهنگستان علوم لهستان» را نیز دارد. دولینسکی کتاب «فنون نفوذ اجتماعی» (راتلج، ۲۰۱۶) را به‌تنهایی و کتاب «روان‌شناسی اجتماعی اطاعت در برابر مرجع قدرت» (راتلج، ۲۰۲۰) را به همراه گرزب تألیف کرده است.

1 Tomasz Grzyb

2 Dariusz Dolinski

3 Polish Psychological Bulletin

۱ آیا روان‌شناسی اجتماعی همچنان دانش رفتار انسان است؟

در مجلات روان‌شناسی اجتماعی در سراسر جهان هر روزه هزاران مقاله منتشر می‌شود. این مقاله‌ها اغلب شامل این موارد می‌شوند: مطالعات نظری، مطالعات مروری‌ای که یافته‌های پژوهشی مرتبط با برخی از جنبه‌های رفتار انسان (و در مورد روان‌شناسی حیوانات و مرتبط با جنبه‌های رفتار حیوانات) را در برمی‌گیرند و همچنین گزارش‌هایی که پژوهشگران از پژوهش‌های تجربی‌شان تهیه می‌کنند. بعضی از این مقاله‌ها جذابیت بیشتری دارند و بعضی کمتر. به بیان دیگر، مقالات مذکور هم از نظر موضوع و هم از نظر کیفیت تفاوت دارند. با این حال گاهی مقالاتی یافت می‌شود که با خود روان‌شناسی سروکار دارد. اگر این مقالات را متخصصان روان‌شناسی علمی بخوانند، معمولاً به این فکر می‌افتند که آیا در کاری که انجام می‌دهند (و اغلب سال‌هاست که انجام داده‌اند)، اساساً منطقی وجود دارد؟ در سال ۲۰۰۷ در مجله «رویکردهایی به دانش روان‌شناختی»^۱ نمونه‌ای از این مقالات منتشر شد. نویسندگان این مقاله - روی باومیسטר، کاتلین وهس و دیوید فاندلر برای مقاله‌شان عنوانی عجیب و بحث‌برانگیز مطرح کردند: «روان‌شناسی به‌مثابه علم خودگزارش‌دهی و دانش حرکت انگشتان». این سه نویسنده به این مطلب اشاره می‌کنند که اگرچه خود روان‌شناسان هم این رشته را به‌عنوان دانش رفتار تعریف کرده‌اند، در حال حاضر رفتار دیگر کانون توجه آن‌ها نیست. درحالی‌که روان‌شناسان حوزه‌های حیوانات و رشد واقعاً به مشاهده و تحلیل رفتار می‌پردازند (شاید به این خاطر که نمی‌توانند سوژه‌هایشان - یعنی حیوانات و بچه‌های کوچک و بی‌سواد - را وادار به پر کردن پرسش‌نامه کنند!!)، در مورد روان‌شناسی اجتماعی این‌گونه نیست و رفتارها به‌ندرت از پر کردن پرسش‌نامه، فشردن دکمه‌های صفحه کلید رایانه یا کلیک کردن روی دکمه‌های موس فراتر می‌رود. باومیسטר و همکارانش در آن زمان جدیدترین شماره مجله‌های «روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت» و «روان‌شناسی اجتماعی» را بررسی کردند و از تحلیل‌هایشان این‌گونه نتیجه گرفتند: «این‌که عناوین مقالات مذکور بیان‌کننده پیشرفت‌های مهمی هستند انکارناپذیر است. همچنین باید اذعان کرد که روش‌های به کار رفته و بحث‌های مطرح شده در آن‌ها موشکافانه و تأمل‌برانگیز است. سردبیران،

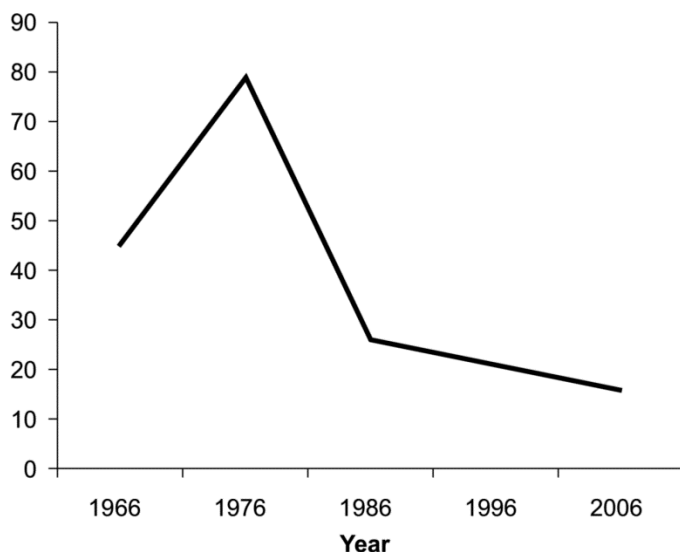
داوران و نویسندگان همگی وظایفشان را به‌خوبی انجام داده‌اند؛ اما مسئله این است که در این مقالات به دشواری می‌توان ردپایی از رفتار پیدا کرد». باومیستر و همکارانش اذعان داشتند که حتی اگر نویسندگان مقالات، رفتار را کاویده باشند، امر مسلّم آن است که «تقریباً در همه موارد، رفتار انسان در وضعیت نشسته و معمولاً در مقابل یک رایانه انجام شده و اغلب کنش‌های انسانی، شامل حرکات انگشتان، مانند ضربه زدن به صفحه کلید و علامت‌گذاری با مداد بوده است» (ص ۳۹۷).

آیا گفته این سه نفر درست است؟ آن‌ها با تحلیل صرفاً یک شماره از مجلات به چنین نتیجه‌ای رسیدند. این امر شاید به دلیل مواجهه با مقالات خاصی باشد که نمایانگر وضعیت کلی این رشته نبودند؛ بنابراین یکی از نویسندگان کتاب حاضر (دولینسکی، ۲۰۱۸) تصمیم گرفت تا کل شماره‌های یک دوره مجله روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت (شش شماره از آن) را به‌صورت روشمند بررسی کند. دولینسکی در آن زمان جدیدترین دوره مجله مذکور یعنی شماره ۱۱۳ که به نیمه دوم سال ۲۰۱۷ مربوط می‌شد را انتخاب کرد. این دوره شامل ۴۹ مقاله می‌شد که چهار مورد از آن‌ها ماهیت پژوهشی نداشتند. تعداد مقالاتی که - به جز تکمیل پرسش‌نامه‌ها و پاسخ به سؤالات - بیانگر پژوهش‌هایی در رفتار واقعی انسان بودند، به‌عنوان یک متغیر وابسته در نظر گرفته شد که در میان آن مقالات، تنها چهار مقاله از این ویژگی برخوردار بودند. عدد مذکور به این معناست که کمتر از نه درصد آن مقالات به رفتارهای واقعی پرداخته‌اند. در این مورد نسبت مطالعات رفتاری به مجموع مطالعات تحلیل شده، احتمالاً گویاتر خواهد بود. از مجموع ۲۹۰ مطالعه این مجله فقط ۱۸ مقاله (حدود شش درصد) با رفتار ارتباط داشت. برای وضوح بیشتر به نوع رفتارهای مورد مطالعه هم نگاهی می‌اندازیم. جونز و پاولوس (۲۰۱۷) به بررسی فریبکاری پرداختند. شرکت‌کنندگان این مطالعه یا از نقص در یک برنامه رایانه‌ای منتفع شده بودند و یا در مورد دستاوردهایشان اغراق می‌کردند. در مطالعه چو، هالوا، گالینسکی و مورنیگان (۲۰۱۷) رفتار مورد نظر شامل چند تکلیف بود که توسط شرکت‌کنندگان انجام می‌شد و در یکی از این آزمایش‌ها رفتار با روند حل «دوراهی زندانی»^۱ ارتباط داشت. ساوانی و جاب (۲۰۱۷) نیز پشتکار شرکت‌کنندگان در حل کردن تکالیف شناختی را آزمودند. بنابراین همان‌طور که قابل ملاحظه است همه این مطالعات رفتارهایی را می‌کاویدند که با همان الگوی انسان پشت میز و انگشتان متحرک همخوانی داشت! در کل مقالات تنها یک مطالعه (!) یافت شد که در آن روان‌شناسان رفتار را به روشی دیگر بررسی کرده بودند. این مطالعه توسط نیل، ڈربین، گورنیک و لو (۲۰۱۷) انجام شده بود که در آن تعامل‌های اجتماعی کودکان پیش‌دبستانی مورد مشاهده قرار گرفته بود. باومیستر، و هس و فاندرا احتمالاً این‌طور خواهند گفت که این مورد استثنا هم فقط به این خاطر رخ داده که کودکان پیش‌دبستانی قادر به پر کردن پرسش‌نامه نبوده‌اند تا بدین وسیله از آن‌ها بپرسیم که کدام

تعاملات اجتماعی را ترجیح می‌دهند. با این حال ترجیح ما این است که با ذهنی گشوده بر این باور بنایم که نویسندگان این مقاله واقعاً قصد بررسی رفتارهای واقعی کودکان را داشته‌اند و یک مورد استثنا نبوده‌اند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که علت روی گردانی اساسی روان‌شناسی اجتماعی از پژوهش‌های رفتاری چیست؟ طبق برآورد باومیستر، وهس و فاندرا (۲۰۰۷) ۸۰٪ از مقالات مجله روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت در سال ۱۹۷۶ به پژوهش‌های رفتاری اختصاص داشت. یک دهه بعد درصد مذکور به میزان بیشتر از سه برابر کمتر شد! سپس به طور مداوم و تدریجی کاهش یافت تا این‌که در سال ۲۰۰۶ به عدد فقط چند درصد رسید. حدود یک دهه بعد مشخص شد که عملاً دیگر چنین پژوهش‌هایی را نمی‌توان یافت (دولینسکی، ۲۰۱۸).

آیا این احتمال وجود دارد که مقاله‌های رفتاری در ژورنال‌های دیگری غیر از این مجله به چاپ رسیده باشند؟ تحلیل شماره‌های برخی مجلات پیشرو در حوزه روان‌شناسی اجتماعی از قبیل «خبرنامه روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت»، «مجله اروپایی روان‌شناسی اجتماعی» و «دانش روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت» گواه این است که این مجلات نیز از نظر موضوع مورد علاقه ما با مجله مورد اشاره تفاوتی ندارند. در همه این ژورنال‌ها مطالعاتی که در آن‌ها علل رفتار انسان بررسی می‌شدند فقط چند درصد از کل مطالعات را به خود اختصاص دادند (دولینسکی، ۲۰۱۸).



شکل ۱-۱ درصد مطالعات مربوط به مجله روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت که به رفتار اختصاص داشت.

صرف نظر از وقوع انقلاب شناختی، به نظر می‌رسد که در دهه‌های اخیر گرایش دانش روان‌شناسی به جای تعیین روابط علت و معلولی (هنگام وقوع یک رفتار خاص)، به سازوکارهای روان‌شناختی فعال‌ساز رفتارها معطوف شده است. به بیان دیگر، روان‌شناسی پا به مسیری گذاشته که در آن با افراد به‌عنوان فاعل کنش‌های خودشان رفتار می‌کند و بر این موضوع متمرکز شده که چرا افراد در یک موقعیت خاص به روش مشخصی رفتار می‌کنند. البته در راستای توسعه روان‌شناسی به‌عنوان یک حوزه دانشی مرتبط با انسان، روند مذکور مسیر بسیار مطلوبی است، اما این فرض که تبیین چرایی رفتار از بررسی علل آن مهم‌تر است موجب شده است که روان‌شناسان از بررسی رفتار در معنای واقعی آن فاصله بگیرند. این‌طور می‌توان گفت که روان‌شناسی مدرن تقریباً همه چیز را تبیین می‌کند به جز رفتار. به باور ما در بیشتر مواقع رفتار نه تنها قضاوت‌ها، باورها و سوگیری‌ها را توضیح می‌دهد، بلکه حتی می‌تواند فرایندهای تبیین را نیز توضیح دهد.

به نظر ما همان قدر که واکنش‌های غیر کلامی به‌عنوان رفتار محسوب می‌شوند، رفتارهای کلامی نیز این‌گونه هستند. بنابراین وقتی روان‌شناسی اجتماعی باورها، قضاوت‌ها و نظرات انسان‌ها را بررسی می‌کند، در واقع در حال بررسی رفتار آنهاست که البته در این مورد اختلاف نظری وجود ندارد. علاوه بر این ابداً بر این باور نیستیم که رفتار کلامی نسبت به سایر واکنش‌های انسان مرتبه پایینی دارد. رفتارهای کلامی بدون شک زیرمجموعه‌ای از رفتارهای متنوع انسانی هستند. روان‌شناسی اجتماعی بی‌تردید باید به این واکنش‌های انسانی توجه نشان دهد که این کار را هم به شیوه‌ای بسیار متمرکز و به نظر ما مؤثر انجام می‌دهد. اما این توجه به این معنی نیست که مطالعه روی سایر زیرمجموعه‌های رفتار انسانی - یعنی آن دسته از مطالعاتی که از اظهارات شفاهی شرکت‌کنندگان فراتر می‌رود - را باید متوقف کنیم. وقتی کسی به این پرسش پاسخ می‌دهد که «آیا در شرایط توصیف شده به فردی که در پیاده‌رو افتاده کمک می‌کنید؟»، باید آگاه باشیم که در واقع آنچه مورد مطالعه قرار می‌گیرد اظهارات فرد در مورد رفتارهای نوع‌دوستانه بالقوه‌اش است، نه خود رفتارهای نوع‌دوستانه او. ما با این امر که مطالعه چنین اظهاراتی می‌تواند جالب توجه و حائز اهمیت باشد موافقیم، اما توجه به این نوع مطالعات نباید منجر به آن شود که روان‌شناسان اجتماعی علاقه‌شان به این مسئله را رها کنند که «آیا فرد در یک موقعیت خاص واقعاً پیشنهاد کمک می‌دهد یا خیر؟». موضوع مورد مخالفت ما مسئله‌ای است که آن را «جایگزینی با روش‌شناسی» می‌نامیم، یعنی این‌که به جای مطالعه رفتار نوع‌دوستانه، باورهای فرد در مورد میزان نوع‌دوستی خودش را مطالعه کنیم یا این‌که به جای آن‌که صداقت انسانی را بررسی کنیم، از افراد بپرسیم که وقتی در یک موقعیت وسوسه می‌شوند چگونه رفتار خواهند کرد؟

به نظر می‌رسد که ما در مورد مطالعات روان‌شناسان رفتاری - یعنی «شرکت‌کنندگان نشسته روی صندلی که انگشتانشان را روی صفحه کلید حرکت می‌دهند» - در مقایسه با باومیستر، وهس و فاندرو

(۲۰۱۷)، نگرش آزادانه‌تری داریم. به نظر ما این مسئله پیچیدگی بیشتری دارد. نخست آن که انسان‌های مدرن زمان زیادی را مقابل رایانه‌شان می‌گذرانند؛ بنابراین، این که روان‌شناسان چنین فعالیتی را مطالعه کنند امری کاملاً معقول است. در درجهٔ اول منظورمان این است که خودِ عمل فشردن کلیدهای کیبورد ممکن است نشانگر فعالیت‌های بسیار متفاوتی باشد. مثلاً اگر کسی برای تأیید انتقال پول به یک مؤسسه خیریه دکمهٔ Enter را بفشارد، شکی نیست که این امر مطالعهٔ رفتار واقعی نوع دوستی خواهد بود. همچنین اگر یک نفر به شخص دیگری یک ایمیل تهدیدآمیز بفرستد، در واقع یک عمل پرخاشگرانهٔ کلامی و به تبع آن یک رفتار واقعی انجام داده است. با این حال وقتی شرکت‌کنندگان کلیدهای کیبورد را می‌فشارند تا به پرسش یک روان‌شناس پاسخ دهند، وضعیت متفاوت خواهد بود (پرسش‌هایی از قبیل این که آیا در یک موقعیت خاص به یک خیریه کمک مالی می‌کنند یا نه یا این که در یک موقعیت فرضی دیگر ایمیل تهدیدآمیز را ارسال می‌کنند یا نه؟). اگر در چنین مواردی پژوهشگران ادعا کنند که در حال انجام آزمایش روی رفتار نوع دوستانه و اخلاق مدار هستند (همان‌طور که در مورد روان‌شناسی مدرن معمولاً چنین می‌کنند)، این همان «جایگزینی با روش‌شناسی» است. به عبارت دیگر این که روان‌شناسان اجتماعی پژوهش‌هایشان را در پارادایم‌هایی انجام می‌دهند که افراد در آن‌ها کلیدهای رایانه یا تلفن هوشمندشان را می‌فشارند مشکل‌آفرین نیست؛ بلکه مشکل این است که عمل فشردن کلید چه معنایی دارد و پیامدهای ذهنی و عینی آن چیست؟ البته اگر اظهاراتی که افراد در مورد نحوهٔ رفتارشان دارند با رفتار واقعی آن‌ها همخوان باشد مشکلی وجود نخواهد داشت. با این حال شواهد بسیاری وجود دارد که این همخوانی اغلب محقق نمی‌شود. در پیمایش انجام شده توسط بانک دویچه (۲۰۱۴) از پاسخ‌دهندگان پرسیده شد که اگر مبلغ پنج میلیون یورو را در یک بازی شانسی برنده شوند یا آن را به ارث ببرند، چگونه خرجش خواهند کرد. ۲۷.۵٪ از افراد مورد بررسی اعلام کردند که سهم بزرگی از آن را به فقرا خواهند بخشید. اما واقعیت آن است که به ندرت پیش می‌آید که برندگان چنین جوایزی حتی سهم کوچکی از آن را صرف امور خیریه کنند (کاپلان، ۱۹۸۷). پژوهش‌های روان‌شناختی میان اظهارات فرد در مورد رفتار و رفتار واقعی او اختلافات قابل توجهی را نشان می‌دهند. در ادامهٔ کتاب به طور مفصل به مطالعات مربوط به سازوکارهای تقسیم مسئولیت^۱ خواهیم پرداخت. به عنوان نمونه، پژوهشگران به بررسی این مورد پرداختند: «وقتی یکی از مسافران کیف زنی که به تازگی از قطار پیاده شده را می‌دزد، تعداد افراد حاضر در کویه بر احتمال واکنش یک شرکت‌کننده به این رخداد چگونه اثر می‌گذارد؟ (گربزب، ۲۰۱۶)». مطابق قاعدهٔ کلاسیک روان‌شناسی معلوم شد که وقتی شرکت‌کنندگان تنها شاهدان یک سرقت هستند نسبت به وقتی که سه شاهد حضور دارد، بیشتر واکنش نشان می‌دهند. با این حال

وضعیت مذکور برای پاسخ‌دهندگان صرفاً شرح داده شد (برای یک گروه وضعیت تک‌شاهد بودن و برای برخی دیگر وضعیت یکی از سه شاهد بودن) و سپس از آن‌ها پرسیده شد که در آن شرایط فرضی چگونه رفتار می‌کنند. در این وضعیت پاسخ‌های افراد با اطلاعات مربوط به تعداد شاهدان ارتباطی نداشت. بررسی مروری پنگ، نیسبت و وائنگ (۱۹۹۷) در مورد مطالعات بین فرهنگی نشان می‌دهد که اگر بر اساس اظهارات شفاهی، افرادی را که در فرهنگ‌های مختلف زندگی می‌کنند مورد مقایسه قرار دهید، نسبت به زمانی که مبنای مقایسه‌تان رفتار واقعی آن‌ها باشد، تصویری کاملاً متفاوت به دست خواهید آورد. این امر در زمینه‌های مختلف زندگی مانند رفتار فرهنگی سر میز غذا، زمان صرف شده برای فعالیت‌های ورزشی یا زمانی که صرف حفظ نظافت و نظم می‌شود نیز صدق می‌کند. دیگر نمونه چشمگیر این امر را در مطالعات کلاسیک مربوط به اطاعت - که در پارادایم میلگرم (۱۹۷۴) انجام شد - می‌توان یافت. مطالعات مذکور نمونه‌ای از اختلاف میان این دو امر است: چگونگی رفتار افراد در موقعیت‌های زندگی واقعی و چگونگی پاسخ‌دهی آن‌ها به پرسش از عمل احتمالی‌شان در همان موقعیت‌ها. ما در یکی از مطالعات مان نشان دادیم که حتی افرادی که با پژوهش میلگرم و یافته‌های آن به خوبی آشنایی دارند نیز بر این باورند که اگر خودشان در جایگاه آزمودنی قرار بگیرند، خیلی زود یعنی - در همان اوایل آزمایش - از دستور آزمایشگر مبنی بر ادامه دادن به آزمایش سرپیچی خواهند کرد (گربز و دولینسکی، ۲۰۱۷).

چرا روان‌شناسان اجتماعی اغلب در مقالاتشان اذعان می‌کنند که در حال بررسی رفتار هستند، اما در واقع صرفاً از چگونگی رفتار آزمودنی‌ها در یک موقعیت خاص می‌پرسند؟ به نظر می‌رسد که دست‌کم دو دلیل برای آن وجود دارد. اولاً این‌که مطالعه کردن رفتار واقعی بسیار دشوارتر و پرهزینه‌تر از مطالعه اظهارات کلامی است. مورد دوم آن‌که رفتار مشاهده شده معمولاً یک ماهیت دوسطحی دارد: یک نفر فرد نابینایی را به طرف دیگر خیابان یا هدایت کرده یا نکرده، یک نفر یک خودنویس پیدا شده در راهروی دانشگاه را پس داده و دیگری نداده، یک نفر در یک انتخابات رأی داده یا نداده، یک نفر در یک اعتراض خیابانی شرکت کرده یا نکرده، یک نفر یک طومار را امضا کرده یا نکرده، یک نفر اسکناس درشت را برای دیگری خرد کرده یا نکرده، شخصی برای کمک به یک انسان بداقبال که ماشینش در میانه جاده خراب شده، توقف کرده و دیگری این کار را نکرده. بنابراین نکته اساسی این است که شرکت‌کنندگان در یک موقعیت خاص آیا رفتار نوع‌دوستانه داشته‌اند یا نه (مثلاً آیا کمک مالی کرده‌اند یا خیر؟) و همچنین این‌که آن‌ها در یک موقعیت خاص آیا صادقانه رفتار کرده‌اند یا نه (مثلاً آیا پول‌ها را دزدیده‌اند یا خیر؟). با این حال برخورداری متغیر وابسته از این خصوصیت دوسطحی امکان اعمال بسیاری از تحلیل‌های پیچیده آماری را سلب می‌کند (یا این‌که اعمال آن را صرفاً با نمونه‌ای با حجم بزرگ امکان‌پذیر می‌کند که به دلیل ماهیت پر زحمت چنین